

در یادِ شعر دیگری که جنس عاشقانه اش لطیف تر است:

«راحت نبود این روزهای تو ای یار / من یک زنم از این شکنجه دست  
بردار...»

در دربار برخی از غزل‌ها که از زندگی به تنگ می‌آید به مرگ پناه می‌برد:

«ای پیام‌رسان به درختان بی قرار / ده / به جای تاب به آن هاپتابان داده...»

در بعضی شعرها از زندگی می‌گوید:

«هر بار نقشی داشتیم در طرح یک قالی / یک بار دشت ارغوان یک بار  
گلدانی...»

در جاهایی هم مرگ و زندگی به هم تنیده می‌شوند و امید و ناامیدی را با  
هم به تصویر می‌کشند:

«بگذارم ده روز آغوش این چمن‌هایم / چه‌ها گذشت و ندیدی چقدر تنهایی /  
گذشت / همه مرزهای زندگی‌ام / غریبه‌ام چقدر بین هموطن‌هایم / عجیب  
نیست که هرگز نمی‌شناختمی‌ام / شبیه شایعه‌ای در میان زن‌هایم / اگر چه  
در سر من باز جنگ و آشوب است / نمادیر صلح است پیرهن‌هایم...»